



زریاب خوئی در قلمرو شاهنامه پژوهی

پدیدآورده (ها) : آیدنلو، سجاد
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: کتاب ماه ادبیات و فلسفه :: آذر 1381 - شماره 62
از 46 تا 57
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/37222>

دانلود شده توسط : مهدی ابراهیمی
تاریخ دانلود : 03/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.





مركز تحقیقات کاتب و علوم اسلامی

زریاب خویی در قلمرو شاهنامه پژوهی

مقاله

از حوزه ادبیات و علوم انسانی بر پایه ویژگیها و دلایلی چون: اختلاف نظریات، تفاوت پایگاه علمی و میزان معلومات و گاهی متأسفانه رشک و رزیا و نقد شخصیت‌های برخاسته از این علل، بسیار اندک شمارند؛ استادان و پژوهشگرانی که فضل و فضیلت آنها به تأیید همه یا بیشتر بزرگان دیگر این عرصه برسد و به تعبیر حافظ:

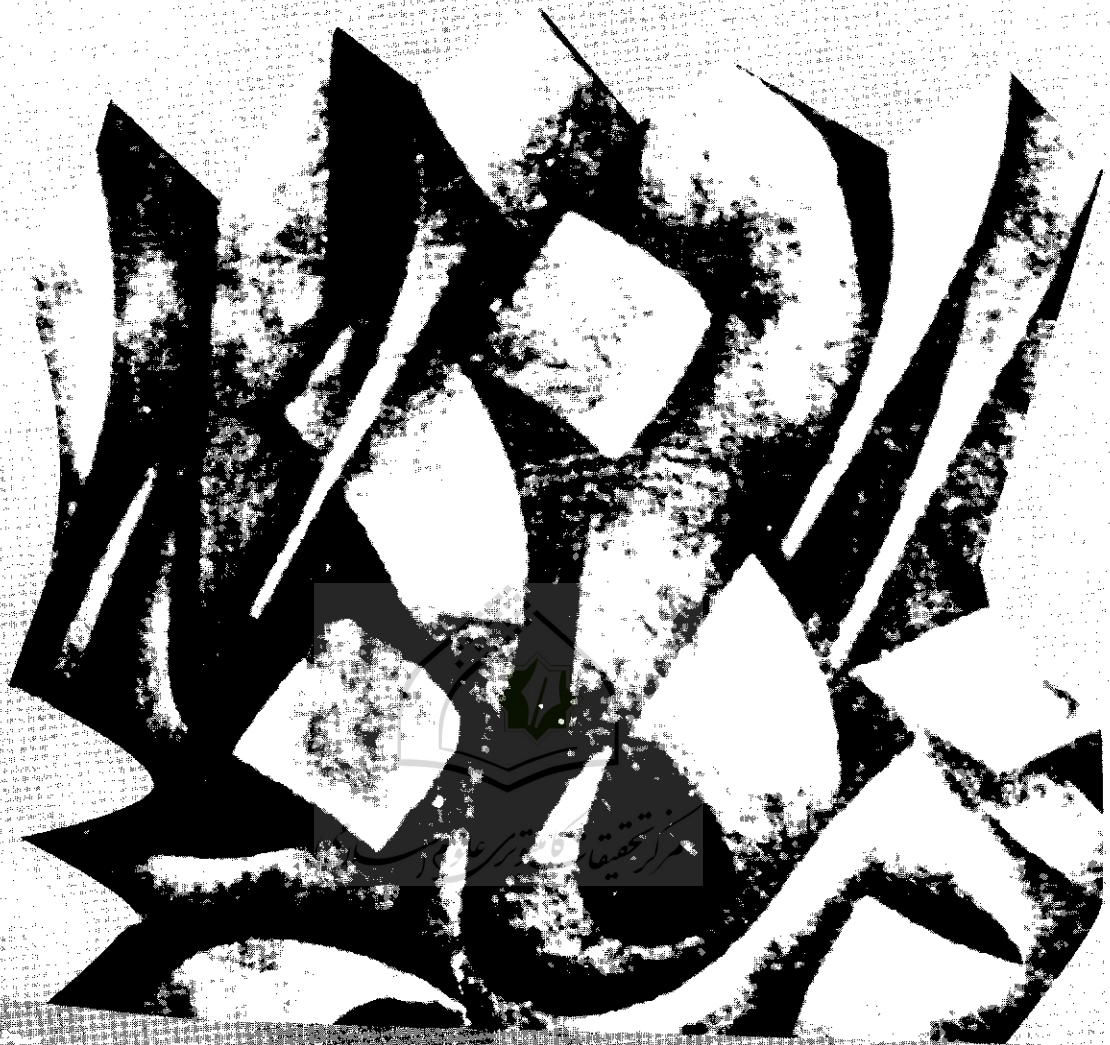
گویند ذکر خیرش در خیل عشق بازان

هر جا که نام حافظ در انجمن برآید
در میان بجهزهای ادبی معاصر، شادروان استاد دکتر عباس زریاب خویی یکی از این نادران معدود است که تقریباً تمام استادان و محققان برجسته فرهنگ و ادب ایران از مقام علمی ایشان باشکفتی و تحسین یاد کرده‌اند. دانشوران و صاحب‌نظران ادبیات و علوم انسانی را از نظر کیفیت مطالعات و پژوهش‌ها به دو گروه عمده می‌توان تقسیم کرد: نخست، محققانی که به صورت کلی و عمومی در شاخه‌های گوناگون رشته خویش به بررسی می‌پردازند و دوم:

متخصصانی که به طور گرایش‌ی در یکی از موضوعات زمینه تخصصی خود مطالعه می‌کنند. در بین این هر دو دسته از پژوهندگان کمتر می‌شود شخصیتی را یافت که در کنار تخصص در یک موضوع، از جنبه‌های دیگر نیز آگاهی‌های ژرف و در حد تخصصی داشته و یا اینکه برعکس: «در همه فن صاحب یک فن» باشد. دکتر زریاب خویی در شمار آن فرهیختگان برگزیده و استثنایی است که عالی‌ترین نمود اجتماع تخصص و جامعیت در شخصیت علمی بی‌همال ایشان دیده می‌شود و بر بنیاد این امتیاز ویژه است که مرحوم دکتر زرین کوب ایشان را: «انسیکلوپدی گویا و زنده، پرمایه و مطمئن و انبیا نادرالوجود به معنی واقعی کلمه در بین هم‌عصران خود»^۱ خوانده و دکتر محمدامین ریاحی نوشته‌اند: «مردی که نظیرش هرگز نخواهد آمد... جامعیتی داشت که نظیرش زانمی توان یافت»^۲.

دکتر باستانی پاریزی، دکتر زریاب را «استاد علامه مفضل بی نظیر»^۳ دانسته و آورده‌اند: «دکتر زریاب چون به پنج زبان زنده دنیا مسلط

لا اله الا الله
بسم الله الرحمن الرحیم
آذر ۱۳۸۱

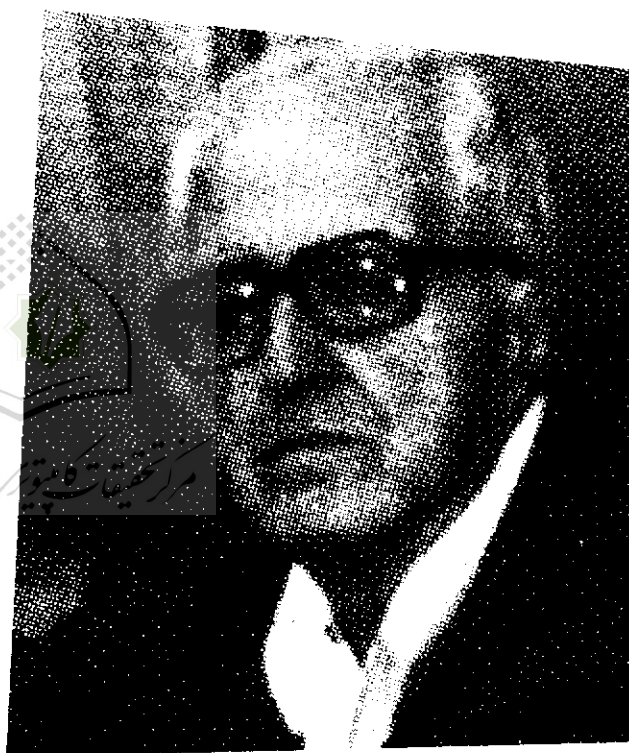


است؛ ترکی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، عربی و البته زبان فارسی هم که زبان اصلی اوست، بنابراین خودمین یک دایره‌المعارف است. ^۵ به نظر زنده‌یاد دکتر احمد مفصلی، «زریاب در دانشگاه به مثابه دایره‌المعارفی بود که هر کس در هر مطلبی می‌توانست به آن رجوع کند و آسوده از تحمل هیچ بارمندی آنچه می‌خواهد از آن طلب کند.» و آقای بهالدین خرمشاهی نیز چنین داوری کرده‌اند: «مردی که تنوع قزوینی، تحقیق مینوی و تعمق فروزانفر را یکجا داشت... او خود فرهنگستان بوده ^۶»
جامعیت کم نظیر دکتر زریاب خوبی در بیشتر شاخه‌های علوم انسانی که در بعضی از آنها تا اندازه‌های تخصص عالمانه نیز بوده است و چنان تنوع شکفت انگیزی به شخصیت علمی ایشان داده بود که به همداستانی پیشینه بزرگان ادب امروز ایران، پدیداری دیگر بار چنان مرد جامع الاطراف سخت دشوار و حتی ناممکن است. ناگزیر سبب گرایش پژوهش ایشان به سوی فردوسی و شاهنامه شده، چرا که شاهنامه هم از منظر رونق تاریخی و هم از دید پایگاه آروزی، از

اولینها و برترینهای فرهنگ و ادب دیرسال ایران زمین است و کسی که در ادبیات و شعب مربوط بدان به مرتبه تخصص می‌رسد چاره‌ای جز آشنایی درخور با این شاهکار پرتأثیر و جاویدان ندارد که در غیر این صورت، نصف عمر علمی - ادبی او برفنا خواهد بود، حال اگر این شخص خود پژوهشگری برجسته و صاحب نظر در این عرصه باشد. وجدان علمی، تحقیقی او آسودگی و آرام نمی‌یابد، مگر اینکه دریچه‌ای از پژوهش و نکته‌یابی بر جهان پر راز و شگرف شاهنامه گشوده باشد و این کلیت نه تنها درباره استاد زریاب خوبی، بلکه در باب دیگر بزرگان جامع الاطراف فرهنگ و ادب ایران مانند: مرحوم علامه قزوینی، شادروان استاد فروزانفر، زنده‌یاد علامه همایی، روان شاد دکتر زرین کوب و... نیز صادق و نگاهی به کارنامه پژوهشی آنها بهترین گواه این مدعا است.
افزون بر این، دکتر زریاب از دانشگاه ماینتز آلمان در رشته فلسفه و تاریخ دکتر داشتند ^۸ و در میان همانندان، در مطالعات و آگاهیهای

تاریخی از تشخیص ویژه‌ای برخوردار بودند، از این روی «تاریخدانی و تاریخ‌پژوهی وسیع و دقیق» ایشان نیز می‌تواند یکی از دلایل رویکرد تحقیقی خاص استاد به شاهنامه باشد چون معتقد بودند که: «شاهنامه فردوسی نه تنها جنبه شعری و هنری که صفت ممتاز آن است، دارد بلکه جنبه تاریخی نیز دارد.»^۹ آشکار است که هم‌آمیزی اسطوره با تاریخ به مفهوم سنتی آن در حماسه ملی ایران، شاهنامه را قرن‌ها چنانچه تاریخ رسمی و مستند ایرانیان مطرح کرده بود و امروز هم با وجود پژوهش‌های علمی تاریخ‌شناختی، این اثر به دور از افراط و تفریط‌های غیرعلمی، همچنان به عنوان یکی از منابع معتبر تاریخ «ملی» ایران که گاه نشانه‌هایی از کسان و رویدادهای تاریخ واقعی نیز در آن نهفته است، شناخته می‌شود و محققان تاریخ ایران هیچگاه بدان بی‌اعتنا نبوده‌اند و نخواهند بود.

بر این اساس، استاد زریاب خوبی نیز به گفته دکتر زرین کوب: «شاهنامه را با دقت و تأمل خوانده بود [و] در باب ریزه کاریهای آن چه



نکته‌های جالب استنباط کرده بود.»^{۱۰} ارتباط دکتر زریاب با فردوسی و شاهنامه را در طول زندگی علمی ایشان در دو بخش کلی می‌توان بررسی کرد، یکی: حضور علمی و اجرایی استاد در بنیاد شاهنامه و دو دیگر: آثار و پژوهش‌های شاهنامه‌شناختی ایشان. بنیاد شاهنامه، مؤسسه‌ای علمی - تحقیقاتی بود که به سرپرستی استاد مجتبی مینوی و برای تصحیح و تحقیق متن شاهنامه به وجود آمده بود. هیأت امنای این بنیاد عبارت بودند از: استاد مینوی، دکتر خانلری، دکتر یحیی مهدوی، دکتر سیدحسین نصر، دکتر عباس زریاب خویی، دکتر محمدامین ریاحی و دکتر مهدی فروغ. در گروه مشاوران علمی آن نیز شخصیت‌هایی چون: استاد مینوی، دکتر زریاب، دکتر سیدجعفر شهیدی، دکتر احمد تفضلی، دکتر علی رواقی و دکتر علی اشرف صادقی (برای مدتی) حضور داشتند که وظیفه آنها بازخوانی و بررسی نهایی متن‌های آماده شده از سوی پژوهشگران بنیاد بود.^{۱۱}

درباره عضویت استاد زریاب خویی در این بنیاد به چند نکته باید

اشاره کرد. نخست اینکه: اعضای شورای علمی بنیاد بی‌گمان منتخب نظر سخت‌گزین و پر وسواس مرحوم استاد مینوی بودند، لذا بودن دکتر زریاب در آنجا - همچنین دیگر استادان عضو - شاهد راستینی بر گستردگی معلومات ایشان در ادب پارسی به ویژه شاهنامه‌پژوهی است، خصوصاً کار تصحیح متن شاهنامه که نیازمند آگاهیهای خاص و ژرف‌نگریهایی است که بدون پشتوانه کافی مطالعات تخصصی امکان‌پذیر نیست، ولی چنانکه دکتر باستانی پاریزی نوشته‌اند: «همه اذعان دارند که حرف دکتر زریاب خوبی در باب مشکلات شاهنامه در حکم برهان قاطع بوده است.»^{۱۲}

از سوی دیگر، یکی از تواناییهای علمی استاد زریاب، تبحر و تخصص ایشان در بررسی و شناسایی نسخه‌های خطی بوده است، دکتر زرین کوب می‌نویسند: «سابقه فهرست‌نویسی در کتابخانه مجلس شورای او را از همان اوان شروع فعالیت‌های ادبی به راه و رسم کتابداری و کتابشناسی هم آشنا کرد و با استعداد بی‌نظیر و مایه علمی قابل ملاحظه‌ای که در شناخت کتب و اسناد علمی داشت به زودی در شناخت نسخه‌های نادر، نسخه‌های مجهول المؤلف و نسخه‌هایی که فاقد آغاز و انجام بود خیرت و بصیرت حاصل کرد و او در طی تمام سی چهار سال آخر عمر به عنوان یک کارشناس خیره برای شناخت و ارزیابی نسخه‌های خطی به کمیسیونها و مجالس تقویم و ارزیابی نسخه‌های خطی دعوت می‌شد و نظریاتش با قبول و علاقه تلقی می‌گشت.»^{۱۳} از این جهت می‌توان گفت که استاد در یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین کارهای علمی بنیاد شاهنامه یعنی شناخت و ارزیابی قدمت و اصالت و اعتبار دستنویسهای شاهنامه و فراهم آوردن میکروفیلم آنها برای تصحیح متن نیز همکاری مؤثر داشته‌اند. همچنان که در سالهای پایانی حیات پر بار خویش، به همراه دکتر اصغر مهدوی، دکتر فتح‌الله مجتبیایی و آقای علی منزوی به بررسی نسخه‌ای از شاهنامه دعوت شده بودند که از خاندان سعدلو در آذربایجان (اورمیّه)^{۱۴} خریداری شده بود و پس از مشاهده و مطالعه به عنوان کهن‌ترین دستنویست به دست آمده شاهنامه در ایران شناخته و تعلق آن به سده ۸ ه. ق. از سوی این بزرگان پذیرفته شد.^{۱۵}

در پیوند با فعالیت‌های استاد زریاب در بنیاد شاهنامه، در نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه که از ۲۳ تا ۲۷ آبان سال ۱۳۵۶ توسط بنیاد در استان هرمزگان برگزار شد، ایشان علاوه بر ارائه مقاله، ریاست جلسه پنجم را نیز به تاریخ ۲۶ آبان برعهده داشتند، اینچنین مسئولیتی در جلساتی که به استاد گزارش مجمع: «در پایان هر سخنرانی، محققان و شاهنامه‌شناسان و عده‌ای از دبیران و فضلای هرمزگان ساعتها به بحث در اطراف سخنرانی می‌پرداختند و در این بحثها بسیاری از مشکلات شاهنامه و نکات مبهم مربوط به زندگانی سراینده آن روشن می‌شد»^{۱۶} نشان دیگری از تسلط دکتر زریاب خوبی بر مباحث شاهنامه‌شناختی است. در کتابشناسی آثار استاد زریاب، چهار مقاله جداگانه درباره «فردوسی و شاهنامه» وجود دارد که در اینجا به ترتیب تاریخ چاپ هر یک، نکات و مطالب شایان توجه آنها بازگویی و بررسی می‌شود.

«فردوسی و طبری» مقاله‌ای است که نخستین بار در مجموعه «ارمغانی برای زرین کوب» (۱۳۵۵، صص ۹-۱) به چاپ رسیده است،^{۱۷} در این گفتار استاد بر این باورند که فردوسی و طبری را از دو جنبه می‌توان مقایسه کرد: «مقایسه کلی از جهت صفات کلی خاص و ممتاز هر یک و بیان برداشت و دید تاریخی آن دو و دیگری، جزئیات و تفصیلات رویدادها و بیان اختلاف در نامهای اشخاص و امکانه و موارد اختلاف در تاریخگذاری و نظایر آن.»^{۱۸} که بررسی دومین خود نیازمند رساله‌ای پربرگ و ویژه است، اما سنجش نوع نخست نیز

زمانی ممکن است که شاهنامه را از نگاه تاریخی بنگریم زیرا: «این اثر عظیم نه تنها جنبه شعری و هنری که صفت ممتاز آن است دارد، بلکه جنبه تاریخی نیز دارد.»^{۱۸} در صورتی که تاریخ طبری فاقد جنبه هنری است، بر همین بنیاد مقایسه کلی این دو اثر صرفاً از جهت نقطه مشترک هر دو یعنی «تاریخ» خواهد بود.

در توضیح تفاوت استنباط فردوسی و طبری از «تاریخ» می نویسد: «برداشت طبری تاریخی محض است، مقصود او عرضه تاریخ جهان است از آغاز آفرینش تا زمان خویش... اما برداشت فردوسی از تاریخ، صورت حماسی دارد در شکل حماسه یک ملت.»^{۱۹} استاد، دیدگاه فردوسی را در باب تاریخ از این نظر که تاریخ حماسی نمی تواند تداوم داشته باشد و به همین سبب داستان شاهنامه نیز با برافزادگان نظام شاهنشاهی ساسانی پایان می پذیرد، با این نظریه اشپنگلر آلمانی که: «تاریخ جهان به طور مستمر و بلا انقطاع که از مبدأ معینی آغاز شده و به زمان حاضر منتهی شود، وجود ندارد»^{۱۹} شایان مقایسه دانسته اند. برپایه صورت تفصیلی این نظر که: هر فرهنگی بسان شخصیت زنده و مستقلاً، ویژگیهای جانداران را داراست، فرهنگ ایران در شاهنامه، کودکی است که در روزگار گیومرت تا جمشید، زاده می شود و دوران نوجوانی و سپس جوانی و غرور خویش را از عصر فریدون تا کیخسرو سپری می کند، از گشتاسپ تا انوشیروان، بلوغ عقلانی خویش را تجربه می کند و از خسرو پرویز به بعد دچار پیری می شود و پس از کشته شدن یزدگرد می میرد.

این نگره که سرنوشت تاریخ و فرهنگ را همچون سرنوشت اقوام تعیین شده می داند و پیش بینی می کند، تاریخ طبیعی است نه تاریخ انسان که پیش گفتمی نیست و برای بشر آزادی و اراده قایل است؛ «پس شاهنامه نیز در حقیقت تاریخ نیست بلکه بیان سرنوشت و تقدیر است... و در آن سرنوشت ایران و پهلوانان و گردنکشان و شهریان آن همه مقدر و محتوم است.»^{۲۰} در اینجا چنانکه رستم فرخزاد پیشگویی می کند و پیش از وی، انوشیروان نیز به خواب دیده بود، فرهنگ ایران کیانی و درفش کابوایی در برابر فرهنگ دیگری که حقیقت آن بر اصال برابری عرب و عجم استوار است، فرو می ریزد.

دکتر زریاب در این باره با استناد به نامه ای که سعد و قاص در پاسخ رستم فرخزاد می نویسد، معتقدند که: «لحن آن نامه که با بیان و زبان فردوسی گفته شده است چنان است که با خواندن آن نمی توان احساس نکرد که فردوسی با نظر طعن و طنز به این فرهنگ نو نمی نگرد. اگر کسی در این نامه سعد و قاص از زبان فردوسی دقت کند، چنین حس خواهد کرد که فردوسی این فرهنگ نو را چندان نمی پسندد.»^{۲۱} شاید فردوسی فرهنگ عرب و تازیان را به سبب اینکه آنها به هر روی دشمن مهاجم به سرزمین او بوده اند، نپسندد. که نمی پسندد. ولی بی هیچ گمانی به حقیقت آیین و آموزه هایی که آنها مبلغش بودند و به نوشته خود استاد: «بر اصال تساوی عرب و عجم و معیار کرامت و شرافت، تقوا و اندیشیدن به روز آخرت است» از بن جان اعتقاد دارد و به بهترین صورت می پذیرد، هرگاه طنز و طعنی در بخش حمله اعراب به ایران شاهنامه به نظر برسد متوجه تازیان مهاجم به عنوان بیگانه دشمن و متجاوز به کلیت ارضی کشور فردوسی و نیز مسلمان نماهایی است که با بهره گیری از ظاهر دین پاک اسلام، زبان کسان و سود خویش را می جویند و گر نه فردوسی نه تنها کوچک ترین بی حرمتی و کم اعتقادی به فرهنگ درخشان اسلام قرآنی و اصیل نشان نداده، بلکه با سخنان تابناک و ماندگاری چون:

ترادانش دین رهاند درست

در رستگاری بیایدت جُست
(خالقی ۹۰/۹۱)

اگر چشم داری به دیگر سرای

به نزد نبی و وصی گیر جای
(خالقی ۱۰۲/۱۱۸)

بر این زادم و هم بر این بگذرم

چنان دان که خاک پی حیدرم
(خالقی ۱۰۴/۱۱۸)

منم بنده اهل بیت نبی

سراینده خاک پای وصی
(خالقی ۱۴/۳۸۰/۲)

به ما آموخته است که میان عرب و اسلام فرق بگذاریم، همانگونه که خود در نگاه و بیان خردمندانه خویش، این تفاوت را به نمود عینی در آورده است. در بخشهای پیش از ساسانیان در شاهنامه، شخصیتهای تاریخی در قالب اسطوره و تخیل پدیدار می شوند، اما قسمت ساسانیان، صبغه تاریخی بیشتر و مستندتری دارد و مبتنی بر خدای نامه دوره ساسانی و سازگار با خواست و دید آنهاست. برای نمونه: برتری ایرانیان در نبرد با کشورهای دیگر از مشترکات شاهنامه و تاریخ طبری است چون منبع نهایی هر دو، دو تحریر جداگانه از خوتای نامگ پهلوی بوده است. همچنین اشتباه تاریخی مربوط به دشمنی دیرینه سال ترکان با ایران به عنوان یکی از کهن ترین همسایگان ایران موضوعی است که ریشه در خدای نامه های نوین تجدیدنظر شده و نگاشته در اواخر روزگار ساسانی دارد و از آن منابع به این دو اثره یافته است.

سیس استاد به انگیزه های فردوسی و طبری در شروع به کارهای خویش اشاره می کند: «محرک طبری در تدوین تاریخ جنبه های دینی و انسانی و علم دوستی اوست، اما محرک فردوسی جنبه ایران دوستی و ملت دوستی و به اصطلاح قدیم شعوبیت او است.»^{۲۲} و در ادامه به توضیح اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر فردوسی که باعث پیدایی چنان تحریکات و واکنشهایی شده است، می پردازند و نظر بدین شرایط همان انگیزه یاد شده را عامل بنیادین نظم حماسه ملی ایران از سوی فردوسی می شمردند، ولی بعد با دسته بندی علل بنای هر اثر بزرگ فرهنگی به علل قریبه مانند: خواسته های طبیعی و امیال مادی و جسمانی، و عامل اصیل تر پیشرفت انسانیت برای قهر طبیعت، خواه در زمینه علم و خواه در عرصه هنر می نویسند، در آفرینش شاهنامه: «عوامل صوری دیگر از قبیل کسب معاش و تقرب به سلطان و غیره عوامل تبعی و ثانوی است.»^{۲۳}

اما نکته اینجا است که حکیم توس در توضیح چگونگی آغاز کار در دیباجة شاهنامه از گنج و مال خویش در سالهای (۳۶۷-۳۷۰ ه. ق) سخن می گوید^{۲۴} و این نشان می دهد که از نظر مادی، گذران زندگی او در آن سالها تأمین بوده و نیازی بدین نداشته است که برای کسب معاش دست به کاری دیرباز و پررنج بزند که اساساً در دوره رواج بازار قاصد مدحی و با آن قدرت طبع و توان سخنوری فردوسی سخت ترین و نابخردانه ترین روش ممکن برای رسیدن به چنان خواستی نیز می توانست باشد، به بیانی دیگر فردوسی همان طور که نظامی عروضی به صراحت نوشته: «به دخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود»^{۲۵} و نظم حماسه ملی ایران را برای امور مادی حتی به عنوان انگیزه های ثانوی و سومین نیز آغاز نکرده است.

چنین هدفی را در پیوند با «فردوسی و شاهنامه» تنها در موضوع تقدیم کتاب به سلطان محمود غزنوی و این بار چنان علل ثانوی و ظاهری می توان مطرح کرد. بحث تقرب به سلطان هم دقیقاً بسان مورد پیشین است و اگر فردوسی چنین منظوری را از سرایش شاهنامه دنبال می کرد، می توانست همچون همتای مقدم خویش،

دقیقی، به دربار سامانیان برود و پس از پایان کار زیر حمایت آنها، کتاب را نیز به نام ایشان کند، ولی می‌بینیم که نه تنها در سال (۳۸۴ ه. ق) که تدوین نخست شاهنامه پایان می‌یابد، بدین کار دست نمی‌یازد،^{۲۶} بلکه سالها پس از بر تخت نشستن محمود و اوج گیری آواز و قدرت وی، آن هم به خواست و تشویق بزرگان چون: نصر بن ناصرالدین سبکتگین، فضل بن احمد اسفراینی و ارسلان جاذب و برخی دلایل دیگر، این سفارش مهربان دوست خویش را به کار می‌بندد که: مرا گفت کین نامه شهریار

گرت گفته آید به شاهان سپار
(خالقی ۱۵/۱ / ۱۶۰)

درواقع در اینجا نیز بهره‌مندی از یاریها و حمایت سلطان باز به زمان اتمام شاهنامه مربوط می‌شود و هیچ‌گونه ارتباطی با شروع کار و محرکهای اصلی و فرعی فردوسی در آن سالها ندارد. به تعبیر دانشین خود استاد زریاب در همان مقاله: «شاهنامه فردوسی عکس‌العمل روح اقلیت پاسدار فرهنگ ایران قدیم است در برابر وضع موجود مادی واقعی خارجی [آن عصر]... و اثری است برای مسلط ساختن معنی بر ماده و قاهر ساختن روح بر طبیعت و آفرندوسی [در این کار موفق شده است].»^{۲۷} درباره هدف کلی و بنیادی این مقاله، بررسی و مقایسه تاریخ نگاری فردوسی و طبری، از دیدگاه دیگری نیز باید یاد کرد که در برابر کنشهای فرهنگی فردوسی و ابومنصور محمد بن عبدالرزاق و... در رویکرد به نمادها و داستانهای تاریخ ملی و اساطیری - حماسی ایران از کوششهایی برای کم‌رنگ‌تر کردن این سویه از تاریخ ایران و استحاله آن در تاریخ اسلام و فراتر از آن، برداشت و گزارشی سامی از تاریخ، سخن به میان می‌آورد و تاریخ طبری را یکی از نمونه‌های اینگونه تلاشهای ناساز با شاهنامه می‌شمرد.^{۲۸}

دکتر زریاب در نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه (استان هرمزگان، ۲۵ آبان ۱۳۵۶) مقاله‌ای با نام «چگونه یک افسانه یونانی در شاهنامه راه یافت؟» ارائه داده بودند که به هنگام چاپ مجموعه مقالات آن نشست، عنوانش به خواست خود استاد به «افسانه فتح‌الحضر در منابع عربی و شاهنامه» تغییر یافت،^{۲۹} این پژوهش: «نظری است درباره علت ظهور افسانه فتح‌الحضر یا حتره و خیانت دختر ضیز، پادشاه آن، و کیفی که این دختر به جهت خیانتش بنابر این افسانه از پادشاه ایران دیده است و نیز درباره علت اختلافی است که در این باره میان گفتار فردوسی در شاهنامه با گفتار مؤلفان دیگر به وجود آمده است.»^{۳۰}

استاد در آغاز، برای آشنایی، مختصری درباره الحضر و تاریخ آن و تحقیقات انجام شده در آن باره آورده و سپس به موضوع دژ این شهر و تصرف آن در منابع اسلامی و شاهنامه پرداخته و روایات آنها را مقایسه کرده‌اند، سپس با اشاره به شباهتی که برای بار نخست نولدکه میان داستان فتح‌الحضر و افسانه یونانی نیسوس و اسکولا یافته، نوشته‌اند: «تا آنجا که اطلاعات من اجازه می‌دهد محققان درباره علت ظهور این افسانه و اختلاف آن و مخصوصاً اختلاف میان شاهنامه و منابع دیگر بحث نکرده‌اند.»^{۳۱}

دکتر زریاب درباره چگونگی پدید آمدن این داستان بر این نظرند که چون شهر الحضر در برابر سپاهیان روم شکست ناپذیر بود و این اردشیر بود که توانست قلعه را بگشاید، پس از آن لشکر روم در حمله به ایران، هنگام مشاهده ویرانه‌ها و آثار دژ دچار رشک و خشم می‌شدند و احساس زبونی می‌کردند. از سوی دیگر کاروانهای عرب که در بازمانده‌های قلعه آرام می‌یافتند با دیدن آثار آن در باب شگفتی و گذشته شوهمند آن، شعر می‌سرودند در نتیجه: «این رشک رومی

با تخیل عربی دست به هم داده اسطوره فتح‌الحضر و خیانت دختر پادشاه آن را به وجود آورد.»^{۳۲} درباره ریشه این داستان در خدای نامه معتقدند که اصل روایت بدون موضوع طلسم داشتن قلعه - که در تاریخ طبری، اغانی و معجم البلدان آمده - و خیانت دختر، در خدای نامه پهلوی بوده و صورت پرداخت شده عربی آن در ترجمه تازی خدای نامه بدان افزوده شده است.

استاد زریاب اختلاف روایات این داستان را ناشی از تعصبات قومی عربی و ایرانی می‌داند، چنانکه برای نمونه ایرانی نژاد بودن



دختر پادشاه الحضر را الحاق روایان عرب می‌شمردند تا: «بگویند حتی خیانت نیز از سوی کسی بوده است که خون ایرانی داشته است.»^{۳۳} از این روی نتیجه می‌گیرند که فردوسی نیز در بازگو کردن این داستان، عصبیت قومی خود را نشان داده و با انتساب فتح قلعه به شاپور دوم - در اصل اردشیر بوده - خواسته است تا داستان را به دلخواه خود در آورد و علت حمله به دژ و نابودی اش را به گردن خود اعراب بیندازد که آغازگر تهاجم و چپاول بوده‌اند.

اینهمه برای آن بوده که بهره‌مندی داستان از مایه‌های عشق و تراژدی مانع حذف و نادیده گرفتن داستان می‌شود، اما پرسشی که درباره این دیدگاه استاد مطرح می‌شود این است که آیا فردوسی در نظم شاهنامه که مصداق کامل و در عین حال یگانه مفهوم حماسه ملی طبیعی است، پیرو ساختار و جزئیات منابع متثور خویش بوده و یا اینکه خود به دگرگونی شکل داستانها و کاست و افزود آنها براساس خواست و عقیده و اهداف خویش می‌پرداخته است؟ به نظر می‌رسد که به استناد گفته‌های خود فردوسی در شاهنامه که بهترین و مستندترین منبع موجود درباره احوال و منابع و شیوه کار استاد توس است، جانب نظریه عدم دخالت فردوسی در اصل روایات و پیروی امانت‌دارانه او از منابع کتبی یا شفاهی خویش برتر باشد.

برهمن بنیاد داستان مورد بحث در شاهنامه را به شکل موجود باید برگرفته از منابع فردوسی شمرد نه حاصل ساخت و پرداخت برخاسته از تعصب ملی حکیم توس، چون در صورت ناهمخوانی داستان با آرمانهای فردوسی و سبک شاهنامه، فردوسی از در پیوستن آن - حتی با وجود زمینه‌های زیبای عشقی و تراژدی - چشم می‌پوشید، همانگونه که بر پایه دلایل یاد شده، از روایت آرش کمان‌گیر با آن جنبه‌های ملی و احساسی، در شاهنامه نشانی نیست. در دنباله مقاله، مرحوم استاد نام پادشاه الحضر را که در شاهنامه «طایر» است تصحیفی از «طین» می‌دانند که به نوشته نولدکه، خود آن گونه‌ای از «ضیبن» است.

به روایت شاهنامه محاصره دژ یک ماه به درازا می‌کشد، حال آنکه در مآخذ عربی دو یا چهار سال است. دکتر زریاب این نکته را نیز قریه‌ای برای تعصب قومی فردوسی در پرداختن داستان دانسته‌اند، شاید در اینجا نیز باز بتوان تأثیر منابع کار را سبب اصلی محسوب کرد چون از یک طرف در شاهنامه دژگشاییهای یک‌روزه و گاه در برابر آن، درازمدت را می‌بینیم^{۳۳} که نمی‌شود تصرف ناشی از تعصب یابی تعصبی فردوسی را در آنها مؤثر شمرد. از دیگر سو در لشکر کشیها و آیینهای نبرد و حتی سوگواریها و شادخواریها - شاهنامه «یک ماه» زمانی مکرر و شاید نشانه‌ای از کثرت است.^{۳۴}

نکته دیگر اینکه دکتر زریاب مؤید بودن داستان فتح الحضر در خدای نامه را اشاره این قتیبه در **عیون الاخبار** دانسته و نوشته‌اند: «این قتیبه در **عیون الاخبار** فتح الحضر را به اردشیر اول نسبت داده است و منبع خود را مستقیماً کتاب خداینامه (سیرالعجم) ذکر کرده و گفته است: «و قرأت فی سیرالعجم» در این سخن حقیقتی هست و آن اینکه فاتح الحضر در حقیقت اردشیر اول بوده است و اینکه این قتیبه می‌گوید: «و قرأت فی سیرالعجم» دلیل بر این است که فتح الحضر به صورت عاری از اسطوره در متن خداینامه بوده است.^{۳۵} ولی باید توجه داشت که استناد این قتیبه به «سیرالعجم» است که یکی از ترجمه‌های عربی خداینامه بوده نه اصل پهلوی آن، بر همین پایه از عبارت: «و قرأت فی سیرالعجم» نمی‌توان پی به بود و نبود و چگونگی این روایت در خداینامه پهلوی برد و چه بسا که **سیرالعجم** مورد اشاره این قتیبه نیز از همان برگردانهای تازی بوده است که مترجمان به نوشته خود استاد زریاب از روایت‌های عربی چیزهایی بدان اضافه کرده بودند.

از نقاط قوت و شایان بیان گفتار مورد بحث، کتاب‌شناسی‌ای است که استاد از پژوهشهای خاورشناسان درباره «الحضر» در ابتدا به دست داده‌اند و خود گواهی بر وسعت مطالعات و مراجعات و اطلاعات علمی استاد در حوزه مورد تحقیق خویش است و در کنار منابع پارسی، عربی، انگلیسی و آلمانی مقاله بر اعتبار پژوهش ایشان می‌افزاید. یادداشت دیگر دکتر زریاب که به هنگام برپایی آیینهای هزاره سرایش شاهنامه در سال ۱۳۶۹ ش. چاپ شده، «پیام شاهنامه دفاع از شرف ملی است» نام دارد.^{۳۶} این نوشته کوتاه پاسخی است به این پرسش **مجله آدینه** که: «گذشته از ارزشهای ادبی و فرهنگی شاهنامه برای شخص شما در اثر بزرگ فردوسی چه چیز یا چیزهایی معاصر است؟» استاد پس از اشاره بدین که برای پژوهشگر فرهنگ و ادب ایران، همان ادب و فرهنگ زنده، فعال و به اصطلاح معاصر است، مردم را از نگاه این عنصر مانا به دو گروه تقسیم کرده‌اند:

دسته نخست کسانی که آگاهانه و از سر تخصص بدان می‌پردازند و بخش دوم و اکثریت، افرادی که هریک شغل ویژه‌ای دارند و رویکردی آگاه و فعالانه به فرهنگ و ادب ندارند، ولی این هر دو دسته در یک امر کلی به نام «روح ملی» مشترک و در نتیجه قسمتی

از کیان معنوی و فرهنگی خویش و امدار فردوسی هستند. سپس ایشان با مقدمه‌ای درباره پذیرش دین اسلام در ایران و به دنبال آن رواج زبان و ادب تازی و خدمات دانشمندان ایران به این زبان و در کنار آن، کوشش برای پاسداشت فرهنگ ملی، پدید آمدن شاهنامه را مسبب اصلی بازگشت دوباره تاریخ و حماسه نیاکانی به میان مردم و استواری پایه‌های پارسی دری چونان زبان رسمی ایران می‌شمردند و با توجه به نفوذ و حضور شاهنامه در جنبه‌های مختلف زندگی مردم ایران، ادعا می‌کنند که: «هیچ کسی به هنر ایران و به نقاشی ایران مانند فردوسی (و پس از او نظامی) خدمت نکرده است.»

دکتر زریاب با انتقاد از سخنان مرحوم احمد شاملو می‌نویسد: «او (= فردوسی) مداح شاهان ستمگر و بیدادگر نیست... او ستایشگر ملتی است که خود از بنیان‌گذاران و معماران روح او بوده است. او اگر شاهی را می‌ستاید برای آن است که آن شاه به ایران و ایرانی خدمت کرده است و اگر شاهی را نکوهش می‌کند برای آن است که آن شاه به مملکت خود خیانت کرده است.» مرحوم استاد همانگونه که در آغاز یادداشت از دید یک متخصص فرهنگ و ادب و به صورت شخصی به سؤال مذکور جواب داده‌اند، در پایان نیز پاسخ همگانی و کارکرد عمومی شاهنامه در روزگار معاصر را به زیبایی بیان کرده‌اند تا ارزشهای فرهنگی ایران شمول شاهنامه بیش از پیش آشکار شود:

«پیام شاهنامه پیام دفاع از حیثیت و شرف ملی است. پیام فردوسی به ملت ایران در همین روز همین ساعت از قول رستم است به اسفندیار:

که گفت برو دست رستم ببند

نبندد مراد دست چرخ بلند
ما این پیام را شنیدیم و به کار بستیم و آن را به صدام فروخواندیم و ثابت کردیم که همان فرزندان رستم هستیم، آیا معاصرتر و فعلی‌تر و امری کاربردی‌تر از این هست؟» شاید بهترین نوشته استاد زریاب خوبی در قلمرو شاهنامه پژوهی، مقاله «نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه» باشد.^{۳۷} در این پژوهش پرسود، استاد به درستی اشاره می‌کنند که در اصل خداینامه پهلوی - و نیز شاهنامه ابومنصور - مقدمه‌ای که در آغاز شاهنامه می‌بینیم نبوده است بلکه: «فردوسی در مقدمه شاهنامه نوعی جهان بینی عرضه کرده است که با عقاید مسلمانان اهل سنت و حدیث و حتی اشاعره و معتزله سازگار نیست و داستان آفرینش آسمانها و زمین و انسان بدانگونه که در قرآن مجید و احادیث تفسیرکننده آن آمده است، در این مقدمه دیده نمی‌شود. برعکس، این جهان بینی بیشتر با عقاید حکمای اسماعیلی مطابقت دارد که در کتب حکمت اسماعیلی مانند: **راحة العقل** و **منایع و زائد المسافرین** آمده و اصل آن مأخوذ از افکار فلوطین و نوافلاطونیان است.»^{۳۸} و چون آیین اسماعیلی مذهب مختار عصر نبود، کاتبان شاهنامه که بیشتر بر دین و آیین رسمی و رایج روزگار خویش بودند، به دخل و تصرف در بیهای دیباچه پرداخته‌اند و این، مهم‌ترین دلیل اختلاف مقدمه شاهنامه در دستنویسهای گوناگون است.^{۳۹} دکتر زریاب برای نشان دادن دستبردهای صورت گرفته در مقدمه، بررسی خویش را بر شاهنامه دکتر خالقی مطلق استوار کرده‌اند که خود این استاد به بهترین تصحیح علمی - انتقادی و تحقیقی حماسه ملی ایران، شاهد دقت و ارزش علمی کار ایشان است. استاد «گفتار اندر آفرینش آفتاب و ماه» را به دلیل اینکه در ترتیب نادرستی قرار گرفته و ارتباط ابیات آن با بخش سپسین منطقی نیست، الحاقی می‌دانند و نوشته‌اند:

«بیت: شنیدم ز دانا دگرگونه زین

چه دانیم راز جهان آفرین

بهترین گواه است که این بیت و ابیات بعدی را کس دیگری به گفتار فردوسی افزوده است. اگر رای فردوسی در باب آفرینش جهان همان باشد که در ابیات قبلی گفته است، این بیت چه معنی می تواند داشته باشد؟^{۴۰} پرسشی که به ذهن نگارنده می رسد این است که آیا نمی توان مراد از «دانا» را دانشوران مذاهب و ادیان دیگر دانست که داستان آفرینش از نظر آنها به گونه ای دیگر و متفاوت با آنچه فردوسی آورده، بوده است^{۴۱} و فردوسی در این بیت با ایجاز در حد اعجاز، به اختلاف روایات درباره این موضوع اشاره دارد و حقیقت این راز را نزد خداوند می داند؟ دکتر زریاب در تطبیق اندیشه های اسماعیلی با ابیات دیباچه شاهنامه می نویسد: «حکمت اسماعیلی متصرف در اعمال انسان را خرد یا عقل کلی می داند که به دستیاری نفس کلی و عقول جزئی که انسان است سرنوشت انسان را تعیین می کند»^{۴۲} فردوسی نیز در باب «خرد» بر آن است که:

از او شادمانی و زویت غمیست

و زویت فرونی و هم زو کمیست

از او بی به هر دو سرای ارجمند

گسسته خردپای دارد به بند

درباره بیت:

ز یاقوت سرخ است چرخ کبود

نه از آب و باد و نه از گرد و دود

آورده اند: «از لحاظ معنی سست و نامعقول است، «چرخ کبود»

اگر از یاقوت سرخ است پس چرا «کبود» است؟ و اگر یاقوت از جنس یکی از عناصر چهارگانه است، یعنی خاک، پس چرا در مصراع دوم می گوید که «چرخ کبود» از «گرد» یعنی خاک و «دود» یعنی آتش نیست؟^{۴۳} چنین می نماید که منظور فردوسی از این بیت، اشاره به جنس آسمان بر پایه برخی احادیث و روایات است و این منشا شناسی مستند به پندارهای دینی، مغایرتی با رنگ آسمان در چشم و دید پیشینیان که «کبود و اخضر و آنگون و فیروزه رنگ و...» دانسته شده و ظاهراً ارتباطی با کارمایه آفرینش آن نداشته است، ندارد، از جمله مهم ترین روایتها و گفته های مذهبی مرتبط با تلمیح مصراع نخست می توان از این حدیث منقول از پیامبر (ص) در «الدر المنثور» سیوطی و «بحار الانوار» یاد کرد: «العرش من یاقوته حمراء»^{۴۴} مصراع دوم نیز می تواند تأکید همان اشارت آشکار فرموده نبوی و سایر سخنان هم مضمون و به نوعی نفی داستانها و دیدگاههای دیگر درباره بنیان اصلی آسمان باشد، انگاره هایی بسان: سنگی و فلزین بودن آن (آیین زرتشت)^{۴۵} از جنس پوست دیوان (آیین مانی) از مردمک چشم نارایانا (اساطیر هند) پوسته تخم (اساطیر چین) توده ای بی شکل (اساطیر ژاپن) و...^{۴۶} پس از این، باز استاد به مقایسه اعتقادات اسماعیلی و بیتهای شاهنامه از همان آغاز - به نام خداوند جان و خرد - روی کرده اند. در این بررسیها این دو بیت را:

خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده و رهنمای

خداوند کیوان و گردان سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر
به دلیل اینکه برای خداوند «صفات» قائل شده است و آن «صفات» برای خداوند نام و نشان می آورد و این خلاف حکمت اسماعیلی است چون: «حکمت اسماعیلی خداوند را حتی پری از نام می داند»^{۴۷} الحاقی دانسته اند. دکتر زریاب جایگاه بیت مشهور:
«توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود»

را که در چاپهای موجود شاهنامه به عنوان آخرین بیت سر آغاز

۱۵ بیتی آمده است، به دلیل عدم ارتباط با درونمایه بیتهای پیشین، پس از ابیات ۳۰ و ۳۱ می داند:

به دانش ز داندگان راه جوی

به گیتی پیوی و به هر کس بگویی

ز هر دانشی چون سخن بشنوی

ز آموختن یک زمان نغوی

به اعتقاد استاد زریاب در بخش «آفرینش» کاتبان بیتهایی را پس و پیش کرده اند و سخنان مربوط به پدیداری افلاک را پس از آفرینش عناصر اربعه آورده اند، در صورتی که بر بنیاد حکمت قدیم باید برعکس باشد: «به احتمال زیاد فردوسی پس از ذکر آفرینش «چیز از ناچیز» که همان ابداع عقل است به ذکر آفرینش نفس کلی پرداخته و او را صنایع عالم مادی خوانده بوده است. پس از آن به آفرینش جسم مطلق و افلاک و از آن پس به بیان آفرینش عناصر چهارگانه پرداخته است. عقیده اسلام سنتی که داستان آفرینش جهان را همان می داند که در قرآن مجید آمده است، با ترتیب فوق سازگار نیست»^{۴۸} درباره دوبیت بحث انگیز مقدمه:

ترا از دو گیتی برآورده اند

به چندین میانجی پپورده اند

نخستینت فکرت پسینت شمار

تویی خویشتن را به بازی مدار

می خوانیم: «این مطلب که انسان از جهت شمار آخرین موجود عالم ولی از جهت فکر اولین است، در حکمت اسماعیلی پذیرفته شده است و اصطلاح «میانجی» نیز برای موجودات پیش از انسان در زاد المسافرین ناصر خسرو دیده می شود»^{۴۹} این توضیح استاد یکی از چند گزارش ارائه شده از این دو بیت است، ولی شاید افزودن این نکته ضروری باشد که چنین مفهومی از ضبط ابیات مورد بحث در تصحیح دکتر خالقی مطلق به دست نمی آید، چون ایشان به جای: «نخستین فکرت پسین شمار»^{۴۷} که مبنای اصلی مطالب دکتر زریاب است، «نخستینت فکرت، پسینت شمار» را به متن مصحح خویش برده اند که با این ضبط، دوبیت به اصطلاح موقوف المعانی است و «میانجی» بر این اساس، هیچ پیوندی با آفریده های مقدم بر انسان ندارد. معنای این ابیات طبق ضبط مورد استاد زریاب و گزارش خود دکتر خالقی مطلق چنین است: «ای انسان مقصود از آفرینش دو گیتی تو هستی و تو را به چندین واسطه پپورده اند، نخستین واسطه تو خرد است (در آغاز آفرینش) و آخرین آن روز رستاخیز (که در آنجا چون خرد به تو داده اند و تو را در برابر کارهایت مسئول نموده اند از تو حساب خواهند کشید) پس خود را به بازی مگیر»^{۴۸} شایان ذکر است که نخست روان شاد دکتر محبوب^{۴۹} و سپس به طور گسترده دکتر مهدی نوریان،^{۵۰} بیت را با ضبطی که گزارش استاد زریاب بر آن پایه است «نخستین فکرت» را ترجمه منظوم عبارت فلسفی «أولُ الفکر آخرُ العمل» دانسته اند که در این صورت معنای بیت چنین خواهد بود: «نگاه که پروردگار به آفرینش اندیشید، نخستین کسی که در فکرش پدید آمدی، تو (انسان) بودی اما در سلسله مراتب خلقت آخرین واقع شدی. دکتر جلیل دوستخواه نیز «نخستینت فکرت» را در چاپ دکتر خالقی مطلق، ناظر بر ویژگی «نخست اندیشی» نمونه آغازین انسان در اساطیر ایرانی یعنی گیومرت دانسته اند.^{۵۱} پس از این بحث، استاد زریاب درباره چهار بیت ستایش خلفای راشدین نظر دکتر خالقی مطلق را با تأکید پذیرفته اند که: «هر چهار بیت بی گمان الحاقی است»^{۵۲} در بیت:

چو هفتاد کشتی بر او ساخته همه بادبانها برافراخته، «چو هفتاد» را بی معنی شمرده و صورت درست آن را بر اساس یک نسخه



دستوری شاهنامه، کاربرد حرف «چو» پیش از اعداد و به معنای تقریب و تخمین است.^{۵۳} با رویکرد به این نکته مهم «چو هفتاد» در بیت مذکور که مستند بر بیشتر دست نوشته‌های معتبر است، نه تنها بی معنی نیست، بلکه نشان هوشیاری و تسلط فردوسی نیز هست که

(بریتانیا ۸۹۱ هـ) «دو هفتاد: ۷۲» آورده‌اند: «... فردوسی حرف عطف میان «دو» و «هفتاد» را برای رعایت وزن شعر انداخته است، با این ترتیب، مطابقت شعر فردوسی با حدیث مذکور (مراد حدیث افتراق) درست می‌شود.»^{۵۴} یکی از ویژگیهای قابل توجه سبک شناختی و

با بیان مفهوم «تقریباً هفتاد» در قالب آن ترکیب، اختلاف تعداد فرق (۷۲ و ۷۳ گروه) در گونه‌های مختلف حدیث افتراق را منتقل کرده است، از این روی این ضبط با پشتوانه از نظر تطبیق مفهوم کلی آن با موضوع حدیث مورد تلمیح، دقیق تر و درست تر است، به ویژه که «دو هفتاد» چنانکه خود استاد نیز توضیح داده‌اند به معنی «۱۴۰» است و برای به دست آوردن «۷۲» از آن، باید به یک ضرورت وزنی که حذف «او» عطف است، قایل شد، ضرورت غیر لازمی که در سراسر شاهنامه نمونه همانند دیگری ندارد.

شادروان دکتر جمال رضایی در یادداشتی، پس از تأیید حدس و پیشنهاد دکتر زریاب، دربارهٔ این ایراد ایشان که «دو هفتاد» به معنی صد و چهل است و نه هفتاد و دو، نوشته‌اند که این نوع شمار که در آن عدد کوچک‌تر بدون «و» یا «کسره» میانجی پیشتر از عدد بزرگ می‌آید و مفهوم جمع و نه ضرب دو عدد از آن اراده می‌شود: «در بسیاری از گویشهای خراسان و کرمان و برخی دیگر از گویشها معمول است» و فردوسی نیز به پیروی از قاعدهٔ گویشی ناحیه محل سکونت خویش «دو هفتاد» را به جای «هفتاد و دو» به کار برده است و بعدها چون کاتبان با فارسی رسمی - و نه انواع گویشها - آشنایی داشته‌اند، این مشکل و نادرستی را به گمان خود با دگرگونی «دو هفتاد» به ترکیب بی معنی «چو هفتاد» حل کرده‌اند.^{۵۴}

در پایان، دکتر زریاب با اشارهٔ دیگر بار بدین نکته که جهان بینی فردوسی براساس دیباچهٔ شاهنامه، اسماعیلی است احتمال داده‌اند که شاید بی توجهی دربار محمود غزنوی به فردوسی و پذیرفته نشدن بیکر او در گورستان مسلمانان از سوی یکی از مشایخ توس - که البته داستانی است برساخته و افسانه‌ای - ناشی از بینش اسماعیلی این مقدمه باشد. در مجموع، این گفتار به سبب جامعیت علمی استاد زریاب از جمله احاطهٔ ایشان بر حکمت و علوم دینی و ادب پارسی و تازگی یکی از بهترین تحلیلهای علمی و نکته سنجانهٔ مقدمه شاهنامه است که تا به امروز منتشر شده است، مقدمه‌ای که به دلیل برخی چند سوییگها و پیچیدگیهای خویش، گاه برخی از استادان در تدریس شاهنامه از پرداختن کامل بدان تن می‌زنند.

علاوه بر این چهار مقاله مستقل و ترجمهٔ مقالهٔ هانس هاینریش شدر آلمانی دربارهٔ فریتز ولف، مؤلف فرهنگ پسمادی شاهنامه، (یغما، سال ۲۸، خرداد ۱۳۵۴، صص ۱۲۹-۱۳۵) - که به دلیل ترجمه بودن به بررسی آن نمی‌پردازیم - در میان دو اثر دیگر استاد زریاب نیز گریزی هرچند کوتاه به حوزهٔ شاهنامه‌پژوهی دیده می‌شود، در مقاله «تاریخ نگاری بیهقی» ایشان از همانندی شیوهٔ بیهقی با فردوسی، در آوردن گفتارهای حکیمانه و پندآموز پس از داستانها سخن گفته‌اند، موضوعی که زنده یاد دکتر یوسفی آن را درخور بحث در مقاله‌ای ویژه دانسته‌اند.^{۵۵}

«[بیهقی] همه جا پس از ذکر واقعه‌ای حزن‌انگیز و مصیبتی از قبیل مرگ بزرگان و دوستان به یاد بی وفایی ایام و ناپایداری جهان می‌افتد و اشعار و سخنان عارفانه و زهدآمیز می‌آورد. این را نباید ناشی از اعتقاد او به زهد و تصوف دانست، زیرا در نظر صوفی و زاهد، جهان و بشر بی‌مقدارتر از آن است که برایش تاریخی بنویسند. این نوع سخنان صوفیانه و زهدآمیز ناشی از رقت قلب و لطف احساسی است که بیهقی سرشار از آن است و نظیر این را دربارهٔ فردوسی و شاهنامه او نیز می‌توان گفت، زیرا او نیز پس از ذکر داستانی که کاملاً این جهانی و ناشی از نشاط و شوق و علاقه به کارهای دنیوی بشر است، اشعاری نغز در بی وفایی جهان می‌سراید.^{۵۶} همچنین استاد، در بخشی از یادداشت خویش در پاسخ نظرخواهی فصلنامه هستی دربارهٔ «فرهنگ گذشته و نیازهای امروز» بار دیگر از سخنرانی آقای

احمد شاملو در آمریکا دربارهٔ فردوسی و شاهنامه انتقاد کرده‌اند: «استادان و مشتاقان ادب و فرهنگ ایران به جهت انس و علاقه‌ای که از راه مطالعه به آن پیدا کرده‌اند به آن می‌نگرند. اینها به منزلهٔ عشاقی هستند که از وصال دوست دور هستند و در غم هجر او حسرت می‌خورند، زیرا اگر وصالی در کار بود عشق و حسرت دیدار معنی نداشت. طلب‌المحبوب بعد الوصول الیه قبیح: اما آیا دانشجویان ایرانی که در برکلی و لوس آنجلس صف بسته بودند تا دشنام به فردوسی را از دهن «شاعری نوپرداز» بشنوند نیز چنین علاقه‌ای داشتند؟ برای آنها فرهنگ فردوسی و حافظ «گذشته» است. آنها نه علاقه‌ای به آن دارند و نه می‌خواهند داشته باشند.»^{۵۷} در باب موضوع این سه بیت شاهنامه:

گذشته ز شوک ده با چهار

یکی آفرین باد بر شهریار

کزین مژده دادیم رسم خراج

که فرمان بُد از شاه با فر و تاج

که سالی خراجی نخواهند بیش

ز دین دار بیدار وز مرد کیش

(مسکو ۷/۱۱۴/۱۸-۲۰)

دیدگاههای گوناگونی وجود دارد، روان شاد تقی زاده حدس زده‌اند که صدور فرمان ۱۴ شوک مبنی بر بخشیدن خراج مربوط به سال ۴۰۱ و به علت قحطی نیشابور بوده است.^{۵۸} دکتر دبیرسیاقی آن را متضمن جلوگیری از وصول مالیات پیش از موعد مقرر در سال و نه بخشش خراج می‌دانند.^{۵۹} و آقای مهدی سیدی نیز داستان را مربوط به پذیرفته شدن خراج پرداخته شده از جانب نیشابوریان به مهاجمان قراخانی، به عنوان مالیات مردم خراسان از سوی سلطان محمود در سال ۳۹۶ ه. دانسته‌اند،^{۶۰} اما دکتر ریاحی نقل می‌کند: «سالها پیش، از استاد دکتر عباس زریاب خوبی شنیدم که فرمان بخشیدن خراج را به مناسبت فتح قلعهٔ بهمیم نگر در هند می‌دانند و بنا بود خطابه‌ای متضمن این معنی در یکی از مجامع علمی ایراد فرمایند.»^{۶۱} و سپس خود دکتر ریاحی شواهدی از زین الاخبار گردیزی و جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله در تأیید نظر استاد آورده‌اند.

در بین آثار استاد زریاب مطلبی در این باره دیده نمی‌شود، بر همین بنیاد یا خطابهٔ ایشان در جایی چاپ نشده و یا اینکه دست‌اجل فرصت تنظیم و ارائه آن را از ایشان گرفته است، ولی با این حال همینکه دید و دریافت استاد به میانجی‌گری دوست دانشمند شاهنامه‌شناسان به ما رسیده، خود غنیمت بزرگی در مطالعات شاهنامه‌شناختی است و از این روی باید سپاسگزار امانت‌داری علمی و اشارت روشنگر دکتر ریاحی بود. جز از این مقالات و اشارات کوتاه شاهنامه‌پژوهی، از استاد زریاب یادداشتهای منتشر نشدهٔ بسیاری نیز به یادگار مانده است که شاید در میان آنها نکته‌ها و گفته‌های نویافته‌ای در این حوزه موجود باشد و چنانکه دکتر ریاحی نوشته‌اند:

«اگر روزی شاگردان وفادارش با همتی که ایرج افشار در تدوین و چاپ یادداشتهای علامه قزوینی به خرج داد، گنجینهٔ یادداشتهای او را تنظیم و منتشر نمایند ارزش کار او بهتر شناخته خواهد شد.»^{۶۲} اما با همهٔ اینها، دکتر زریاب خوبی نیز بسان برخی دیگر از بزرگان ادب مانند مرحوم علامه فروزانفر، «متأسفانه آثار چاپ شده [اش] به نسبت وسعت علمی او بسیار کم است.»^{۶۳} پری راه نخواهد بود اگر در اینجا به مناسبت «خوبی» بودن دکتر عباس زریاب و حضور شایستهٔ ایشان در قلمرو شاهنامه‌پژوهی، نکتهٔ مهمی از سهم و تأثیر و جایگاه شهرستان «خوی» در تاریخ شاهنامه‌شناسی معاصر بیان شود، «شهری

که در طول تاریخ بارها از کانونهای مهم علمی و فرهنگی ایران و خاستگاه و زیستگاه نامداران علم و ادب بوده است.^{۶۳} اگر پایه بررسی و سنتجش ما در موضوع اثرگذاری و پایگاه شهرهای ایران در پژوهشهای مربوط به شاهنامه، شمار و سطح علمی محققان برخاسته از هر ناحیه باشد، شهرستان فرهنگ پرور «خوی» بی گمان در گروه صدرنشینهای این مقایسه و گزینش خواهد بود، چون دو استاد و پژوهشگر نامبردار شاهنامه شناس یعنی دکتر عباس زریاب و دکتر محمد امین ریاحی، زاینده و بالیده این شهر و مشهور به صفت «خویی» هستند، این موضوع هنگامی مهم تر است که در نظر بگیریم این هر دو شاهنامه شناس خویی، عضو هیأت امنا و شورای علمی «بنیاد شاهنامه» بودند که پس از درگذشت استاد مجتبی مینوی، مدیریت آن به دکتر ریاحی سپرده شد.

توجه به وسعت و موقعیت جغرافیایی و زبانی این شهرستان نیز بر اهمیت نقش خوی در موضوع مورد بحث می افزاید، چون از یک طرف این شهرستان به ویژه در آن روزگاران که زریاب ها و ریاحی ها را در دامان خود می پروراند از امکانات علمی - پژوهشی چندانی بهره مند نبود و جزو شهرستانهای یکی از محروم ترین استانهای کشور محسوب می شد، از طرف دیگر زبان محلی و مادری ساکنان شهر، ترکی آذربایجانی است، ولی با این حال دو تن از بزرگ ترین استادان ادب پارسی و شاهنامه پژوهی هم روزگار از این شهرستان کوچک سربرآورده و با تحقیقات خویش دگرگوئیهای نوآینی در این حوزه تخصصی پدیدار کرده اند.^{۶۴}

فرجام سخن اینکه: مردی که عضو بنیاد شاهنامه و از دانایان شاهنامه پژوهی بود به گونه ای با فردوسی هم سرنوشت شد و این نکته جالبی است که دکتر ریاحی یافته اند: «ما قدر زریاب را ندانستیم و هرکسی خواسته و ناخواسته به نوعی آن نازنین را آزرده اما آن روز که غبار غرضها و کوته نظریها از میان برخیزد، آیندگان قدر او را خوب خواهند شناخت. همانطور که قدر فردوسی هم در حیات او شناخته

نشد و بعد از او بود که نامش و شعرش ورد زبانها گردید و در رویاها او را در بهشت برین تاج زمردین بر سر و قبای سبز در بر می دیدند که فرشتگان دورش حلقه زده اند.^{۶۵} و البته بزرگداشت فضل و فضیلت روان شاد استاد دکتر عباس زریاب خویی خود فضیلت بزرگی است، چون:

برفت شوکت محمود و در زمانه نماند
جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی

پانوشتها:

(۱) تعبیر برگرفته از این بیت نظامی در *مخون الاسرار* است:
در همه فن صاحب یک فن تویی

جان دو عالم به یکی تن تویی
(ص ۲۲۵، بیت ۳۹۰)

(۲) خاموشی دریا، حکایت همچنان باقی، صص ۲۹۷ و ۳۰۰.

(۳) مردی رفت که نظیرش هرگز نخواهد آمد، *چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران*، صص ۵۴۶ و ۵۴۷.

(۴) نون جو و دوغ گو، ۵۶۸.

(۵) شاهنامه آخرش خوش است، ص ۷۱۷، چنانکه از سیاق جملات بر می آید، این مطلب به هنگام حیات استاد زریاب نوشته شده است.

(۶) یکی قطره باران، ص ۷.

(۷) خورشید را به گل اندودیم، در *خاطره شط*، صص ۵۲۰ و ۵۲۱.

(۸) یکی قطره باران...، *رشد آموزش ادب فارسی* ۳۶، ص ۱۳.

(۹) فردوسی و طبری، *فردوسی و شاهنامه*، به کوشش علی دهباشی، ص ۲۴۹.

(۱۰) خاموشی دریا، همان، ص ۲۹۳.

(۱۱) رک: تفضلی، احمد: بنیاد شاهنامه فردوسی، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۴، صص ۴۳۰ و ۴۳۱، همچنین: غروی، مهدی: بنیاد شاهنامه فردوسی، *راهنمای کتاب* ۱۳۵۵، شماره ۷-۱۰، صص ۶۷۳-۶۹۱.

(۱۲) شاهنامه آخرش خوش است، ص ۷۱۶.

(۱۳) خاموشی دریا، همان، ص ۲۹۲.

(۱۴) در گزارش نامه فرهنگستان (۱۶، ص ۱۷۸) این خاندان از اورمیّه دانسته شده است، ولی دکتر مجتبیایی (رک: یادداشت ۱۵) به صورت کلی آن را به نخجوان و آذربایجان منسوب کرده اند.

(۱۵) رک: شاهنامه فردوسی همراه با *خمسه نظامی*، با مقدمه دکتر فتح الله مجتبیایی، ص پنج.

(۱۶) رک: *شاهنامه شناسی*، بخش «گزارشی از نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه».

(۱۷) این مقاله سپس تر در: یغما، (۳۰، ۱۳۵۶، صص ۷۴۶۵) *سیمغ* (۴)، اسفند ۱۳۵۵، صص ۱۱۴-۱۰۵ و *فردوسی و شاهنامه* (صص ۲۵۷-۲۴۹) بار دیگر چاپ شد.

(۱۸) *فردوسی و شاهنامه*، همان، ص ۲۴۹.

(۱۹) همان، ص ۲۵۰.

(۲۰) همان، صص ۲۵۱ و ۲۵۲.

(۲۱) همان، ص ۲۵۲.

(۲۲) همان، ص ۲۵۵.

(۲۳) همان، ص ۲۵۶.

(۲۴) و دیگر که گنجم وفادار نیست

همین رنج را کس خریدار نیست
(خالقی ۱۳۹/۱۴۸)

(۲۵) *چهارمقاله*، ص ۶۲.

(۲۶) در این تاریخ، هنوز نوح بن منصور، مشوق و حامی دقیقی،



فرمانروای سامانی بود. دکتر زرین کوب (فردوسی و شاهنامه، نامورنامه، ص ۶۷) می نویسد: «سلطهٔ بندگان ترک در دربار بخارا و سرسپردگی سامانیان به خلیفه باعث ناخشنودی دارندگان احساسات شعوبی از آنها بوده است و شاید فردوسی نیز بدین دلیل از اینکه در سالهایی که هنوز سامانیان در بخارا قدرت و شهرت داشتند، شاهنامه خود را به آنها اهدا کند، خودداری کرد/ نقل به مضمون».

(۲۷) همان، صص ۲۵۶ و ۲۵۷.

(۲۸) نظریه دکتر علی رضا شاپور شهبازی در کتاب زندگی نامه انتقادی فردوسی رک: دوستخواه، جلیل: شاهنامه شناسی در راستای پژوهشی فرهیخته، حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره ها، صص ۴۹۷ و ۴۹۸.

(۲۹) این مقاله پیش از مجموعه «شاهنامه شناسی ۱۳۵۷»، صص ۱۸۷-۲۰۱ در ریضا (۳۰)، ۱۳۵۶، صص ۶۴۲-۶۵۳ به چاپ رسید.

(۳۰) شاهنامه شناسی، ص ۱۸۷.

(۳۱) همان، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

(۳۲) همان، ص ۱۹۸.

(۳۳) برای نمونه: فتح شارستان شوراب (مسکو ۸/۸۶) دژ قالیبوس (مسکو ۸/۸۹) و حصار سفیلان و حلب (مسکو ۸/۲۹۶).

(۳۴) برای مثال:

زریاب نوشته اند: «استنباط آن استاد بزرگ در مورد آشفته گی دیباچه منظوم شاهنامه کاملاً صحیح است».

(۴۰) تن پهلوان و روان خردمند، ص ۱۹.

(۴۱) دربارهٔ داستان آفرینش در آیینها و اساطیر گوناگون، رک: هادی، سهراب: شناخت اسطوره های ملل، صص ۱۰۱-۴۴۳.

(۴۲) تن پهلوان و روان خردمند، ص ۱۹.

(۴۳) دربارهٔ این حدیث و دیگر روایات مربوط به باقوتین بودن گوهر آسمان، رک: ابوالحسنی، علی: بوسه بر خاک بی حیدر، صص ۱۶۹-۱۷۱، شمیسا، سیروس: فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، صص ۴۶ و ۱۱۴۸-۱۱۵۰.

(۴۴) رک: بهار، مهرداد: بندهش، صص ۳۹ و ۴۰ و ۴۹، فضل، احمد: مینوی خرد، ص ۲۴.

(۴۵) رک: شناخت اسطوره های ملل، صص ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۹۵ و ۲۰۷.

(۴۶) تن پهلوان و روان خردمند، صص ۲۱ و ۲۵ و ۲۷.

(۴۷) آقای مصطفی جیحونی در تصحیح خویش (۶۶/۴۸) این ضبط را در متن آورده اند، ولی در شاهنامهٔ زول مول (۶۷/۲۲۱) و چاپ مسکو (۶۶/۱۶۱) نخستین فطرت، آمده است.

(۴۸) رک: پرهام، باقر: با نگاه فردوسی، ص ۳۱.

(۴۹) رک: سبک خراسانی در شعر فارسی، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.

من به ۱۵ دقیقه ۱۳۲۷ بگریزیم بنیاد کجیم . این تاریخ را دلی مردمی کنه از اسرار در

سایر آدام تزکیه آمد به پشت توان خندانی نوشته بود . ز دل بست تو بجا با جبت در دم تیراه ۱۲۹۸

بر دستش و سینه هم زدند ۱۶۱۹ سیم . نشان که دهال پس زدند . دوره ثبت احوال به شهر خود آمد

زمن شناسد که زمان رفت . بسین . امید نوشتند بر او بر الا که برید . بدین هم ست تو بزم خود

دهالی خندان خود . یکی از کارندان ثبت احوال گفت دود بر اسرار ۱۲۹۵ منی ز نرشت که البته بازیم

به دفع آن زمان این اخلاق خندان هم که سبب تریه .

(۵۰) رک: نخستین فکر، پسین شمار، نشر دانش، شماره ۹۰، صص ۲۹-۳۵.

(۵۱) رک: کوششی دیگر در شاهنامه پژوهی، آشنا شماره ۲۴، صص ۲۲ و ۲۳.

(۵۲) تن پهلوان و روان خردمند، ص ۲۸.

(۵۳) مانند: سپهدار چون قارن کینه دار

سواران جنگی چو سبید هزار
(خالقی ۷۸۶/۱۳۸/۱)

به رش خسروی بیست پهنای او

چو سبید فزون بود بالای او
(خالقی ۱۰۹۱/۲۳۹/۱)

(۵۴) رک: یادداشتی بر مقاله «نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه»... ز دفتر
نشته گه باستان، صص ۱۲۵-۱۲۸.

(۵۵) رک: دیداری با اهل قلم، انتشارات علمی، چاپ ششم ۱۳۷۶، ج ۱،
ص ۴۸.

(۵۶) بزم آورد، ص ۳۴.

گر ابله و نک یک ماه خواهی درنگ

ز لشکر نیاید سواری به جنگ
(مسکو ۱۳۰۴/۹۲/۴)

همی رفت یک ماه بویان به راه

به رنج اندر از راه شاه و سپاه
(مسکو ۱۴۷۶/۸۷/۷)

(۳۵) شاهنامه شناسی، ص ۱۹۶.

(۳۶) رک: آدینه، شماره ۵۳، صص ۷۹-۸۰.

(۳۷) این مقاله، ابتدا در: ایران نامه، سال دهم، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۰،
صص ۱۳۱۴ و سپس سرگذشت فردوسی، به کوشش ناصر حریری، نشر
آویشن ۱۳۷۳، صص ۳۳۱-۳۱۷ و نیز: تن پهلوان و روان خردمند، به کوشش
شاهرخ مسکوب، صص ۱۷-۲۹ چاپ شده است.

(۳۸) تن پهلوان و روان خردمند، ص ۱۷.

(۳۹) دکتر محمد امین ریاحی (فردوسی، ص ۲۳۴) دربارهٔ این نظر استاد

۲۰. زریاب خویی، عباس: افسانه فتح الحضر در منابع عربی و شاهنامه، شاهنامه‌شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷.

۲۱. زریاب خویی، عباس: تاریخ نگاری بیهقی، بزم آورد (شصت مقاله درباره تاریخ، فرهنگ و فلسفه)، انتشارات علمی ۱۳۶۸.

۲۲. زریاب خویی، عباس: پیام شاهنامه دفاع از شرف ملی است، آدینه، شماره ۵۳، دی ۱۳۶۹.

۲۳. زریاب خویی، عباس: فردوسی و طبری، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، نشر مدبر ۱۳۷۰.

۲۴. زریاب خویی، عباس: نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه، فن پهلوان و روان خردمند، به کوشش شاهرخ مسکوب، طرح نو ۱۳۷۴.

۲۵. زرین کوب، عبدالحسین: خاموشی دریا، حکایت همچنان باقی...، انتشارات سخن ۱۳۷۶.

۲۶. زرین کوب، عبدالحسین: فردوسی و شاهنامه، نامور نامه، انتشارات سخن ۱۳۸۱.

۲۷. سیدی، مهدی: سراینده کاخ نظم بلند، انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۷۱.

۲۸. شاهنامه فردوسی همراه با خمسة نظامی، با مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبیایی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ۱۳۷۹.

۲۹. شمیسا، سیروس: فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، انتشارات فردوس ۱۳۷۷.

۳۰. غروی، مهدی: بنیاد شاهنامه فردوسی، راهنمای کتاب، سال نوزدهم، شماره ۷-۱۰، مهر، دی ۱۳۵۵.

۳۱. فردوسی: شاهنامه، به تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات سخن، چاپ چهارم ۱۳۷۳.

۳۲. فردوسی: شاهنامه (چاپ مسکوب)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره ۱۳۷۲.

۳۳. فردوسی: شاهنامه، به تصحیح مهندس مصطفی جیحونی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹.

۳۴. فردوسی: شاهنامه، به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، انتشارات روزبهان ۱۳۶۸.

۳۵. فردوسی: شاهنامه، به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، زیر نظر دکتر احسان یارشاطر.

Published by the persian Heritage Eoudation under the imprint of
Biblioteca persia, ۱۳۶۹، کالیفرنیا و نیویورک

۳۶. کیوانی، مجدالدین: مرگی و صدهزار مصیبت، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، دوره جدید، سال دوم، شماره‌های ۶-۸، پاییز ۷۳- بهار ۷۴.

۳۷. محجوب، محمدجعفر: سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات فردوس و جامی، بی تا.

۳۸. مقدسی، مهناز: گزارش مجمع علمی فردوسی در قلمرو تاریخ و فرهنگ، نامه فرهنگستان، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۷۷.

۳۹. نظامی: مخزن الاسرار، به کوشش دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴.

۴۰. نظامی عروضی: چهار مقاله (از روی تصحیح علامه قزوینی)، شرح: دکتر سعید قره بگلو و دکتر رضا انزابی نژاد، نشر جامی ۱۳۷۶.

۴۱. نوریان، مهدی: نخستین فکرت، پسین شمار، نشر دانش، سال شانزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۸.

۴۲. هادی، سهراب: شناخت اسطوره‌های ملل، نشر تندیس ۱۳۷۷.

۴۳. هستی (در زمینه تاریخ، فرهنگ و تمدن، فصلنامه در ارتباط با ایران سرای فردوسی، بهار ۱۳۷۲).

۴۴. یکی قطره باران (مصاحبه با دکتر زریاب خویی)، رشد آموزش ادب فارسی، شماره ۳۶، بهار ۱۳۷۴.

۵۷) هستی، بهار ۱۳۷۲، ص ۵۸.

۵۸) رک: ریاحی، محمدامین: سان شماری زندگی فردوسی، چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، ص ۱۷۹.

۵۹) رک: زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، ص ۱۳۶.

۶۰) رک: سراینده کاخ نظم بلند، ص ۱۱۷.

۶۱) مردی رفت که نظیرش هرگز نخواهد آمد، همان، ص ۵۴۷.

۶۲) تفضلی، احمد: یکی قطره باران، ص ۸.

۶۳) ریاحی، محمدامین: تاریخ خوی، صص ۱۴ و ۱۵.

۶۴) خانم دکتر ژاله آموزگار، استاد فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تهران نیز که کتابها (تألیف و ترجمه) و مقالات مفیدی درباره اساطیر ایران و شاهنامه دارند، اهل شهرستان «خوی» هستند. برای فهرست آثار ایشان، رک: فرخ زاد، پوران: دانشنامه زنان فرهنگساز ایران و جهان، انتشارات زریاب ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۱۰. هم او، کارنمای زنان کارای ایران از دیروز تا امروز، نشر قطره ۱۳۸۱، صص ۵۵ و ۵۶.

۶۵) مردی رفت که نظیرش هرگز نخواهد آمد، همان، ص ۵۵۳.

منابع

۱. ابوالحسنی (منذر)، علی: بوسه بر خاک بی حیدر، انتشارات عبرت ۱۳۷۸.

۲. افشار، ایرج: فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی، ج ۴، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۹.

۳. افشار، ایرج: فهرست مقالات فارسی، ج ۵، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۴.

۴. باستانی پاریزی، محمدابراهیم: نون جو و دوغ گو، دنیای کتاب، چاپ دوم ۱۳۶۷.

۵. باستانی پاریزی، محمدابراهیم: شاهنامه آخرش خوش است، مؤسسه انتشارات عطایی ۱۳۷۲.

۶. بهار، مهرداد: بندش (فرنبغ دادگی)، انتشارات توس ۱۳۶۹.

۷. پرهام، باقر: با نگاه فردوسی، نشر مرکز، ویراست دوم ۱۳۷۷.

۸. تفضلی، احمد: مینوی خرد، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۶۴.

۹. تفضلی، احمد: یکی قطره باران (جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی)، بی تا، تهران ۱۳۷۰.

۱۰. تفضلی، احمد: بنیاد شاهنامه فردوسی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی ۱۳۷۷.

۱۱. خرمشاهی، بهاءالدین: خورشید را به گل اندودیم، در خاطره شط، انتشارات جاویدان ۱۳۷۶.

۱۲. دبیرسیاقی، سید محمد: زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، انتشارات علمی ۱۳۷۰.

۱۳. دوستخواه، جلیل: کوششی دیگر در شاهنامه پژوهی، آشنا، شماره ۲۴، مرداد و شهریور ۱۳۷۴.

۱۴. دوستخواه، جلیل: شاهنامه‌شناسی در راستای پژوهشی فرهیخته، حماسه ملی یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، انتشارات آگه ۱۳۸۰.

۱۵. رضایی، جمال: یادداشتی بر مقاله «نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه»، ز دفتر نبشته گه باستان...، مرکز خراسان شناسی ۱۳۷۹.

۱۶. ریاحی، محمد امین: تاریخ خوی، انتشارات توس ۱۳۷۲.

۱۷. ریاحی، محمد امین: فردوسی، طرح نو ۱۳۷۵.

۱۸. ریاحی، محمد امین: سال شماری زندگی فردوسی، چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، انتشارات سخن ۱۳۷۹.

۱۹. ریاحی، محمد امین: مردی رفت که نظیرش هرگز نخواهد آمد، چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، انتشارات سخن ۱۳۷۹.